

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس صد و پنجاه و نهم

سید محمد حسن طهرانی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد امام صادق علیه السلام به عنوان میفرماید که: «وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ فَإِنَّكَ عَنْ تَأْكُلِ مَا لَا تَشْتَهِيهِ¹». سه مطلب در ریاضت نفس باید به آن توجه کرد که مطلب اول خوردن غذا در وقتی که انسان اشتها و میل ندارد.

اگر نظر رفقا باشد در مجلس گذشته گفتیم که بحث ریاضت یک بحث عامیاست گرچه امام صادق علیه السلام در اینجا به مأكولات و آشامیدنی‌ها پرداخته‌اند که این کمیاز بسیار است، چند درصد از مسأله‌ی ریاضت نفس را تشکیل می‌دهد ولی خود ریاضت در مفهوم عام خودش آن مورد نظر و توجه امام علیه السلام قطعاً هست و در لابه لای این عبارات ما از آن ریاضت به معنای عام و شمول مطالبی را مشاهده می‌کنیم. یک اشاره‌ای به مطالب گذشته می‌کنیم تا اینکه - این مسأله که بسیار مسأله‌ی مهمیاست در سیر و سلوک انسان و همینطور در مسائل شخصی و اجتماعی - ماحصلی از گذشته به دست بیاید و زمینه‌ای برای مطالب آینده بوجود آید.

عرض شد که مسأله‌ی ریاضت به واسطه‌ی این است که انسان از عالم انبساط و تجرّد که نزول کرده است در عالم کثرات و شهوات و ماده، وقتی که پا به این عرصه می‌گذارد از آثار آن عالم در وجنات و شاکله و احوال او نمودار است، وقتی که انسان به یک بجه‌ای که به دنیا آمده نگاه می‌کند چقدر نورانیت و صفا و یک رنگی و بی تعلقی و احساس محبت همگانی که لازمه‌ی آن عالم تجرّد و فناء و توحید است در او مشاهده می‌کند، بچه‌ها وقتی که به دنیا می‌آیند انسان از آنها خوششان می‌آید چرا انسان خوشش می‌آید؟ چون نگاه می‌کند می‌بیند اصلاً تعلق ندارد این می‌خواهد بغلش کند حرفی ندارد اون می‌خواهد بغلش کند اشکالی ندارد، می‌خواهند روی زمین بگذارند، می‌خواهند روی تختش بگذارند هیچ حرفی نمی‌زند، این مسأله برای انسان جالب است اما وقتی که انسان بزرگ می‌شود - حالا این را به عنوان گذرا عرض می‌کنم - وقتی که انسان بزرگ می‌شود وارد یک مجلس می‌شود اگر برایش بلند نشوند به او برمی‌خورد، اگر برایش فرض کنید تعظیم نکنند به او برمی‌خورد اگر صندلی که برای او در نظر گرفته‌اند صندلی باشد که از نظر ارزش و قیمت پایین تر از صندلی انسان باشد، به او برمی‌خورد آن موقع به بچه بر نمی‌خورد الان ما می‌بینیم برمی‌خورد، این تفاوت از کجا آمد؟ و برای چه آمد؟ جهت این تفاوت چیست؟ چرا آن موقع ما از آن بچه خوشمان می‌آمد؟ چون اینها

1. این روایت شریف به این صورت مضبوط است: «أَمَّا اللَّوَاثِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِنَّكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ. روح مجرد، ص 184»

را نداشت، چون این مسائل را نداشت، چون این برخوردن‌ها را نداشت، چون این به خود گرفتن‌ها را نداشت، و ما این را احساس می‌کردیم، اگر همان موقع که بچه از شکم مادرش متولد می‌شد همین حالاتی را داشت که بعد از چهل سال، پنجاه سال، شصت سال، هر چه سن بالاتر برود این حالات اتفاقاً قوی‌تر می‌شود، حالات توغل در کثرات و توغل در اهواء نفسانی و فرو رفتن در امیال و خواست‌های دنیوی با ازدیاد سن بالا می‌رود. یعنی درست بر عکس قوای جسمی که هر چه انسان سنش بالا برود آنها رو به تحلیل می‌رود، این صفات و غرایز و خواست‌های نفسانی به واسطهٔ ازدیاد سن آنها هم رو به تزاید می‌گذارد، آن آنانیتی که یک انسان نود ساله که توان ندارد حرکت کند و سر جای خود نشسته و اگر بخواهد حرکت کند باید زیر بغلش را بگیرند و آن کدورت نفسانی و ظلمت شیطانی که از وجناتش پیداست همراه با خود و قرین با خود دارد هیچ وقت یک همچنین کدورتی را یک طفل ده ساله ندارد با اینکه طفل ده ساله حرکت و جنب و جوشش خیلی بیشتر است در دویدن و در جنب و جوش در اعمال و در افعال ظاهری بسیار چابک و سریع است، پانزده ساله و بیست ساله همینطور ولی از این حالات در آنها نیست، کم است، این جهتش چیست؟ و برای چیست؟

به همین جهت است که آنچه که انسان توجه به آن عالم دارد اوصافی و صفاتی و خصوصیتی است مخالف با آن چه که توجه به این عالم برای انسان به دست می‌آورد، در توجه به عالم به آن عالم یکرنگی است صفا است، توحید است، آنانیت‌ها در آنجا وجود ندارد، تو و منی‌ها در آنجا وجود ندارد، تفاضل و برتری‌ها بر اساس امیال و اعتبارات نفسانی و شهوانی در آنجا وجود ندارد، آن عالم، عالم بهاء است، عالم نور است و عالم وحدت است، عالم یک کاسگی است و یک رنگی است و بر سر یک سفره نشستن است و بین کوچک و بزرگ فرق نگذاشتن است، در این عالم می‌آییم همه‌ی این مطالب پیدا می‌شود. از یک رنگی خبری نیست اگر همه یک رنگ بودند که اینقدر در سر و کله‌ی هم دیگر نمی‌زدند، اینقدر برای هم نمی‌زدند اینقدر به انواع تهمت‌ها و دروغ‌ها مردم یکدیگر را متهم نمی‌کردند، این کجایش یک رنگی است؟ این کجایش خلوص و صفا و اخلاص و صداقت است؟

این طرف شیطان است، این طرف دنیاست، این طرف نفس است، این طرف طرد کردن و از بین بردن است، آن طرف جذب کردن و اظهار محبت و علاقه نشان دادن است، این طرف خود محوری است، آن طرف خدا محوری است، این طرف محدودیت‌ها و خط و مرزها و حدود و ثغورهاست، آن طرف حد برداشتن‌ها و رفع ماهیات و حدود و ثغور است.

مرحوم آقا می‌فرمودند که این مرز بندی‌هایی که الان در کشورهای اسلامی شده است همه‌ی اینها غلط است، در کشورهای اسلامی مرزبندی معنا ندارد، مرز، بین کفر و بین اسلام است، مرز خاکی ما نداریم، مگر در سابق مرز بود؟ در زمان‌های گذشته، دویست سال گذشته به آن طرف، اینها از حدود صد و صد و پنجاه سال به این طرف آمده است. مگر مرزی بود؟ مرزی نبود، حدی نبود، بله، یک دروازه‌ای درست می‌کردند که

بینند از این طرف چه کسی می‌آید، آن طرف...، همین، و لکن حدودی در آن موقع وجود نداشت، پس بنابراین مرز برای افراد عبارت از اعتقاد آنهاست. مرز بر اساس ملیت و نژاد و رنگ و فرهنگ نیست، مرز بر اساس اعتقاد است، مرز بین ایمان و اسلام است، بین اسلام و بین غیر اسلام آنجا حدود و ثغور است و اما خود اختلاف ملل و اختلاف قبایل این موجب اختلاف حدود و مرز نمی‌شود. لذا می‌فرمودند اینکه الان ما در اصطلاح می‌گوییم ایرانی و خارجی، این غلط است، مسلمان مسلمان است حتی در کشورهای اسلامی همینطور، فرض کنید در کشورهای عربی وقتی که انسان برود آنها هم به غیر از عربی اجانب می‌گویند، می‌گویند این قسمت فرض کنید که مربوط به عربها است، یا این قسمت مربوط به خود موطنین در آن کشور و این قسمت هم مربوط به اجانب، یعنی غیر عربها است.

اجنبی نداریم، چه فارس باشد، چه ترک باشد، چه دیلم باشد، چه عرب باشد، چه انگلیسی زبان و چینی زبان و هندو زبان باشد فرقی نمی‌کند، همه‌ی اینها اگر اسلام داشته باشند داخلی محسوب می‌شوند و اگر اینها دارای ملت و مکتب و اعتقاد اسلام نباشند خارجی هستند گرچه اینها در خود کشور زندگی می‌کنند. مرز، مرز اسلام است، در اسلام مرز این است، نه مرز بر اساس قبیله. و امروزه خیلی از کشورها آمده‌اند این مرز را برداشته‌اند و خیلی هم کار خوبی کرده‌اند. در اروپا این مرز را برای خودشان برداشته‌اند آن کاری که ما باید بکنیم آنها کرده‌اند. چقدر خوب بود که ما در کشورهای اسلامی هم همین کار را می‌کردیم. معنا ندارد که بین ایران و پاکستان مرز باشد، بین ایران و عراق مرز باشد، سوریه، عربستان و همه کشورهای اسلامی، معنا ندارد که مرز داشته باشند، همه یکپارچه...، آنها ز رنگ بودند و آمدند و آنچه را که موجب وحدت خود احساس می‌کردند در قبال اسلام پیاده کردند برای خودشان. برای اینکه در مقابل اسلام و مقابل مکتب توحید بایستند آمدند و بین خودشان انسجام ایجاد کردند، همین کشورها و دول اروپایی و یکی یکی هم دارند به خودشان اضافه می‌کنند در همان محدوده‌ای که آنها در آن محدوده وجود دارند. پولشان را یکی می‌کنند، روابطشان را... از یک کشور به یک کشور انسان برود مثل این است که اینجا از شهری به شهر دیگر رفته است، نه مرزی دارد و نه حدی و نه چیزی و باید در کشورهای اسلامی اینگونه باشد، باید افراد در درون خودشان و در نفس خودشان و در احساس خودشان یک همچین مسأله‌ای را بیابند که با هم کیش و هم ملت و هم مذهب اتحاد و یکرنگی دارند و نمی‌گذارند ما به این نقطه برسیم، نخواهند گذاشت، از سابق هم نمی‌گذاشتند و الان هم نمی‌گذارند که به این نقطه برسیم ولی برای خودشان پیاده کردند.

خدا رحمت کند مرحوم والد، ایشان واقعا عجیب افکاری داشت، الان من گاهی اوقات در کیفیت افکار ایشان فکر می‌کنم - صرف نظر از آن بُعد عرفانی که آن یک مطلب دیگری است و آن یک جهات دیگری دارد - این مطالبی را که الان خدمتان عرض می‌کردم می‌دانید اینها را چه وقت ایشان می‌گفتند؟ همان زمان در سده‌ی چهل و دوی خورشیدی که شروع انقلاب اسلامی از آن زمان و قبل از آن زمان، تقریباً در همان حدودها

شروع شده بود، این افکار مال آن موقع ایشان هست و آن زمان ایشان یک همچنین مطالبی را می فرمودند، من آن موقع طفل بودم و شاید کلاس اول یا دوم بودم در آن زمان و در مجالسشان که روزهای جمعه بود شرکت می کردم الان از آن موقع مطالب در ذهن من هست، یعنی چهل و پنج سال شاید از این قضایا می گذرد که من در آن مطالبی که از آن موقع در ذهن دارم وقتی مرور می کنم به آن روشن فکری ایشان که چقدر ایشان فکرشان در همان زمان باز بود و روشن بود و نسبت به مطالب چه دقتی داشتند، نسبت به جریانات چه دقتی داشتند، عجیب بود ایشان.

یکی از مطالبی که خدمت رفقا عرض کردم اگر یادتان باشد مسأله‌ی عام الشمول بودن طرح این مسأله و مکتب و انقلاب بود، آن کسی که این ایده و عقیده‌ی جریان حکومت اسلام در بین همه‌ی افراد را مطرح کرد مرحوم والد بود در آن زمان، ایشان می فرمودند که ما در طرح مبانی تحول و تبدل فرهنگی و سیاسی و دینی که تا به حال عرضه می شد توجه ما روی یک صنف و روی یک نوع خاص از افراد نباید باشد، دعوت نباید به سمت روحانیت باشد، روحانیت یکی از اقشار مردم است مگر بقیه‌ی مردم از کجا آمدند؟ آنها هم از همین زمین و از همین کره و از همین آدم ابوالبشر زاییده شده‌اند. دعوت نباید به سمت خود باشد، دعوت نباید به نحوی باشد که افراد احساس کنند یک قشر خاصی در این حال و احوال می خواهند رشد کنند و رو بیایند و مسلط بر سرنوشت افراد باشند، دعوت باید دعوت به سمت خدا باشد، و این دعوت به سمت خدا هرکسی که آمد بسم الله قدمش روی چشم، هر کسی که آمد، عالم آمد قدمش روی چشم، جاهل آمد قدمش روی چشم، معمم آمد اشکال ندارد، غیر معمم آمد مانعی ندارد، مرد آمد زن آمد با حجاب آمد، بی حجاب آمد، اصناف مختلف مردم آمدند، هر که بیاید به سمت خدا نه اینکه برای تغییر و تحول سیاسی، خیلی مسأله فرق می کند، ببینید مطلب خیلی تفاوت می کند، دعوت در حکومت اسلام به سمت خداست منتهی...

در جلسه‌ی قبل نمی دانم خدمت رفقا عرض کردم یا در آن یکی دو جلسه‌ی قبل، در توضیح و بیان کار امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین و آن نتایجی که از آن عملکرد حضرت انسان می تواند بگیرد، خدمت شما اشاره کردم و الان هم دوباره اشاره به یک نحو دیگری خواهم کرد.

دعوت در حکومت اسلام عام است همه‌ی افراد به سمت خدا بیایید نه به سمت ما بیایید، مرد، زن مسلمان، غیر مسلمان حتی تو هم که می خواهی بیایی به سمت خدا بیا، ای یهودی که در کشور زندگی می کنی ای نصرانی که داری در کشور زندگی می کنی و ای هندو و مجوسی که داری در کشور زندگی می کنی ما هم تو را به سمت خدا دعوت می کنیم نه اینکه تو را به سمت خود دعوت می کنیم، خیلی تفاوت می کند، تو هم که یک هندو هستی و مکتب را قبول نداری، تو که نصرانی هستی و قبول نداری، خدا را که قبول داری این حقیقت و مبدأ را که قبول داری، به آن مبدأ بیا و به آن سمت حرکت کن و ما را برای رسیدن به آن نقطه کمک کن، ما داریم به آن نقطه می رویم نه اینکه می خواهیم خودمان را بر تو مسلط کنیم بعد بگوییم حالا تو بیا ما را

کمک کن، این که دعوت به خود است دیگر دعوت به خدا نیست، ما تو را دعوت می‌کنیم به سمت خدا، ما به سمت خدا رفتیم بیا کمک کن، به سمت خدا نرفتیم نباید کمک کنی باید کنار بکشی، چرا؟ چون مبنا و مکتب اسلام خداست، اسلام بر محوریت توحید حرکت می‌کند، اسلام بر محوریت توحید رقم می‌زند کارهای خودش را، اسلام بر محوریت توحید راه می‌رود، روی این قضیه است که دیگر در این دعوت و در این حرکت فرقی نمی‌تواند بکند، هر که جلو آمد خودی است و هر که جلو نیامد - هر که می‌خواهد باشد - غیر خودی است. ولی ما امروزه می‌بینیم در کشورهای دنیا، مسأله‌ی دعوت‌ها و خواست‌ها به سمت خود برمی‌گردد.

در کشورها فرض کنید که می‌گویند بیایید در این مسأله شرکت کنید، شرکت کنید که چه؟ که ما به آن نقطه برسیم! ما به پیروزی برسیم! کاری نداریم به اینکه آن شخص نصرانی است یا یهودی است، تو به ما رأی بده هر که می‌خواهی باشی باش! ببینید بر چه قضیه دور می‌زند؟ افکار در کشورها بر چه مسأله دور می‌زند؟ بیا به ما رأی بده که ما به این نقطه برسیم! نماز می‌خوانی برای خودت می‌خوانی و نمی‌خوانی برای خودت نمی‌خوانی به ما ارتباطی ندارد روزه می‌گیری برای خودت، نمی‌گیری به خودت مربوط است و به ما ارتباط ندارد، تو بیا رأی را بده که ما برنده بشویم ما این کرسی را بگیریم نماز و روزهات بین خود و بین خدا، هیچ ربطی به ما ندارد. ولی در مکتب امیرالمؤمنین به یهود و نصرانی هم می‌گوید بیا ولی می‌گوید بیا به سمت خدا بیا در این حکومت که خدا را در این کشور بینی خدا را در این کشور بیابی نه منیت و توثیت را.

حکومت ابوبکر چه بود؟ حکومت خدا بود؟ چه حکومتی بود؟ حکومت بنی امیه حکومت خدا بود؟ آن حکومتی که حاضر است برای رسیدن به آن نقطه پسر رسول خدا را به شهادت برساند این دعوت به خداست؟ و این حکومت خداست؟ آن حکومتی که حاضر است برای رسیدن به آن قله‌ی حکومت و سلطنت دختر رسول خدا را تکه تکه کند این حکومت حکومت خدا می‌شود؟ و باعث افتخار اسلام می‌شود؟! مگر نمی‌فرمایند؟! این حکومت افتخار اسلام است، ما به منبر رسول خدا برویم به جای رسول خدا بنشینیم (منبر پیغمبر همین سه پله بود هان، بیشتر نبود، این منبرهایی که ده پانزده پله است همه بی خود است، منبر باید سه پله باشد) ما برویم منبر به جای رسول خدا روی منبر بنشینیم ولو اینکه دختر پیغمبر را تکه تکه کنیم، بشود، چه اشکالی دارد! ولو اینکه بر گردن داماد رسول خدا طناب بیندازیم و کشان کشان به مسجد بکشانیم، اینجوری امیرالمؤمنین را به مسجد بردند، باور می‌کنیم ما؟ شما که اینجا نشسته‌اید باور می‌کنید؟ چه بر سر امیر المؤمنین آوردند! قابل قبول نیست! گرفتند طناب کش، معاویه می‌گوید کالجمل المغشوش مانند شتری که دارند او را کشان کشان می‌برند به سمت مسلخ، تو را اینطوری بردند به سمت بیعت که حضرت می‌فرمایند که خواستی مرا تحقیر کنی و لیکن مرا تحسین کردی.

همان کاری که معاویه کرد، معاویه چه کار کرد؟ همین کار را کرد، معاویه آمد و گفت که من باید به

حکومت برسم اگر برسم کاری به کارتان ندارم، نرسم می کشم تان! همین کار را هم کرد! آمد خدعه کرد، آمد در عراق لشکر کشی کرد، فرماندهان امام حسن را همه را خرید با زر و زور و همین طور وعده دادن به ازدواج و دامادی خودش، فرماندهان همه رفتند، لشکر بدون فرمانده شد افراد متشتت شدند، امام حسن چاره‌ای جز تسلیم ندید، بعد آمد صلح نامه را گذاشت زیر پایش و گفت همه‌ی این حرفهایی که ما با حسن بن علی زدیم همه این حرفها بی خود و کشک است، ما می‌خواستیم بر شما حکومت کنیم رسیدیم، نماز خواندید که خواندید با شما کاری ندارم، روزه گرفتید گرفتید با شما کاری ندارم هرچه خودتان می‌دانید بروید... این شد حکومت سیاسیون و اهل سیاست.

حکومت امیرالمؤمنین حکومتی است که اگر حضرت بیاید و ببیند که مسجد کوفه نماز گزار ندارد بلند می‌شود و می‌رود در خانه‌اش را می‌بندد و می‌گوید بروید دنبال کارتان، من حکومت می‌کنم بر شما برای اینکه این مسجد در آن نمازگزار بیاید، برای اینکه این روزه در حکومت اسلامی قائم بشود و به آن عمل شود، برای اینکه حج در حکومت اسلامی به پا داشته شود و افراد بیایند حج، من برای قیام و اقدام بر مظاهر اسلام، تقبل حکومت می‌کنم و به جمعیتی که می‌خواهد بیاید و برود من کاری ندارم، من به این مسائل کاری ندارم من به این حرفها کاری ندارم.

پس در حکومت اسلام دعوت، دعوت به خداست نه دعوت به خود، و بین دعوت به خود و دعوت به خدا معیارها می‌بینیم تفاوت می‌کند مسائل تفاوت می‌کند، ظهورها و بروزها تفاوت می‌کند نقش‌ها و حیلها و ترفندها می‌بینیم تفاوت می‌کند، در آنجا یک نقشی وجود دارد در اینجا نقش دیگری وجود دارد، در آنجا صداقت است و اظهار صفا و موقعیت و خلوص و ابراز توان است، من اینم، خصوصیت این است میزان معلومات این است، توانایی‌های من این است، این کارهای زشت من، این هم کارهای خوب من، هر که می‌خواهد بسم الله بیاید به ما رأی بدهد، در آن طرف دروغ است و تهمت است و خوبی‌ها را بسیار نشان دادن و خوبی‌های کاذب ارائه دادن، ارزش‌های کاذب مطرح کردن! برای چی؟ برای رسیدن به یک موقعیت، ببینید تفاوت می‌کند. الان در کشورها چه گونه است؟ در کشورها چه کار می‌کنند؟ سیاسیون چه کار می‌کنند؟ حکومت‌ها چه کار می‌کنند؟ می‌آیند بدی‌های خودشان را به مردم بگویند؟ می‌آیند نقاط ضعف خودشان را به مردم بگویند؟ می‌آیند خلاف کاری‌ها و پنهان کاری‌های خودشان را به مردم بگویند یا نه؟ می‌آیند اگر هم کاری کردند صد تا رویش می‌گذارند و یک چیز دروغ را تحویل مردم می‌دهند و بعد هم که انتخابات انجام شد می‌روند پی کارشان، انگار نه خبری بوده و نه وعده‌ای، این فرق بین دعوت به خدا و بین دعوت به خود است، بین دعوت به توحید و بین دعوت به کثرت گرایی است به دنیا مداری است به شهوت مداری و ریاست مداری است، آن دعوت به خدا مداری و خدا محوری است، این تفاوت بین اینهاست.

بچه وقتی که به دنیا می‌آید می‌بینیم که همچنین حالتی دارد لذا ما از اینها خوشمان می‌آید، مثل اینکه

این روایت را برای رفقا خواندم، مرحوم حداد هم - این روایتی را که از رسول خدا آمده - خیلی این روایت را بیان می کردند، «انی احب من الصبیان اربع»¹ یا خمس البته دوتا از آنها در واقع یکی است، اول اینکه «بیكون» رسول خدا می فرماید من از بچه ها چهار چیز یا پنج چیز را دوست دارم، چهار خصلت دارند که من وقتی اینها را می بینم خوشم می آید اول اینکه گریه می کنند بچه خیلی گریه می کند، گریه علامت رأفت است، علامت رحمت است، علامت صفای باطن است و این مسأله ی گریه در هر دو حالت است هم در حالت اندوه که برای انسان عارض بشود و هم در حالت شوق و اشتیاق و عشق، در هر دوی اینها بر انسان حالت بکاء دست می دهد، کسانی که قسی القلب هستند گریه نمی کنند عزیزترین افرادشان هم بمیرند گریه نمی کنند همینطور بیر بیر نگاه می کنند و هیچ ککش هم نمی گزد. قساوت دارد یعنی در دل حالتی دارد البته در بعضی از حالات هم اینطور نیست، این استثناء را هم بزنیم، بعضی از افراد از شدت صفا یک همچنین حالتی پیدا می کنند که البته اینها به طور نادر هست اینطور نیست که به طور مطلق باشد ولی خب افرادی که واقعاً اینها دارای قساوت هستند در آنها جنبه ی بکاء نیست در عبادتشان بکاء ندارند، در تعزیت بکاء ندارند، در حالات روحانی بکاء ندارند و این را حضرت می فرماید که می بینیم بچه ها یک همچنین حالات را دارند چرا؟ چون دارای صفا هستند، بچه آن جنبه ی صفا و رحمت و عطوفتش اقتضا می کند چه تألمی برای او وارد شود و در موقعیت مختلفی قرار بگیرد آن اشکش جاری می شود و این جنبه ی عطوفت و رحمت و رأفت است که موجب استجلاب فیض است و در اینجا مولانا مطالبی دارد، این یک.

دوم اینکه می فرمایند: «بینون و یخربون» خانه می سازند و بعد هم می بینند که خراب می کنند، با گل و آجر خانه درست می کنند زیرزمین برایش درست می کنند درخت می گذارند، همین که درست شد صبح تا ظهر اینها مشغول شدند و پل درست کردند و پله گذاشتند و زیر زمین و آب انبار و پشت بام و قیرگونی هم کردند بعد نزدیک ظهر که می شود یک لگد می زنند به همه، بزنیم برویم ناهار را بخوریم که الان ناهار از دست می - رود تمام زحماتی که صبح تا ظهر کشیده اند همه را با یک لگد می مالند به هم و خراب می کنند و بعد هم می - روند، هم در موقع ساختن خوشحال هستند با عشق و علاقه می سازند، هم در موقع خراب کردن، در موقع خراب کردن شاید بیشتر هم خوشحال باشند و شاید آن موقع برایشان خیلی جاذب تر و جالب تر باشد، «بینون و یخربون»، چرا این کار را می کنند؟ چون تعلق ندارند، به ساخته ی خودش تعلق ندارد، بلکه فقط به همان عملی که انجام می دهد فعلی را که انجام می دهد به او نگاه می کند نه به اینکه چه اثری از او بوجود می آید و این دارد این کار را می کند، نگاه به فعل می کند - خیلی مسأله دقیق است، این قضیه را ما باید توجه داشته

1. إني أحب من الصبيان خمسة خصال: الأول أنهم الباكون؛ الثاني على التراب يتيمعون؛ الثالث يختصمون من غير حقد؛ الرابع لا يدخرون لعد؛ الخامس يُعمرون ثم يُخربون. روح مجرد، ص: 597

باشیم در کارهای خودمان باید به این قضیه فکر کنیم - همیشه به دنبال آن عمل خودمان باشیم در همان وقتی که داریم انجام می‌دهیم.

من الان دارم در اینجا صحبت می‌کنم برای رفقا و دوستان، این بلندگو هم در اینجا بازی درآورده است در ضمن... من حالا نگاه کنم به اینکه این عملی که من دارم انجام می‌دهم آیا چطور ضبط می‌شود؟ صدایش چطور می‌شود؟ بد می‌شود یا خوب می‌شود این چیست؟ کارم خراب است، تمام این زحماتی که بنده در این مدت برای رفقا می‌کشم همه‌ی اینها بر باد خواهد رفت و همه به هوا می‌رود - پس حالا هی بگذار خراب شود حالا که اینطور است - همه‌اش از بین می‌رود، ولی اگر به این فکر باشم الان که من دارم این مطالب را به رفقا می‌گویم این مقدار تکلیفم را انجام می‌دهم دیگر بقیه‌اش به من ارتباط ندارد، بلندگو خراب شود، بشود. این دوربین‌ها که اینجا است از کار بیفتند، بیفتند برق می‌خواهد برود، برود، سقف می‌خواهد بیاید پایین بیاید پایین - البته اگر بیاید پایین دیگر خبری نیست، کار همه درست می‌شود و همه راحت می‌شویم از دست سر و صدای ما - اما اگر بخوایم فقط به این فکر کنم الان وظیفه‌ی من این است که این مطالب فقط به گوش رفقا برسد، تمام، دیگر بقیه‌اش به من ارتباط ندارد، آن وعده‌ای که پدرم از من گرفت که الان ما مطالب را گفتیم و شماها باید اینها را برسانید همین یک ساعت من این یک مقدار را انجام دادم، دیگر بقیه‌اش به من ارتباط ندارد، فقط به این فکر کنم، فقط به این بیندیشم که در این محدوده‌ی ساعت - مطلب خیلی دقیق است باید ببینیم که رسول خدا که می‌فرمود «بینون و یخربون» چه چیز را می‌خواست مطرح کند؟ چه نکته‌ای را پیغمبر می‌خواست به عنوان دستورالعمل تربیتی و سلوکی به ما بیاموزد؟ بچه‌ها وقتی که دارند می‌سازند و بعد هم خراب می‌کنند چه کار می‌کنند؟ فقط همان حال، بچه دارد در حال زندگی می‌کند حال یعنی همان موقعیت فعلی، فقط همین را می‌بیند، نه به گذشته‌اش کار دارد که دیروز گذشته چه کرده و نه به آینده که این کارش چه عکس‌العملی را آینده به وجود می‌آورد؟ تبعاتش چیست و ضررها و مصالح و منافعش چیست؟ به هیچ چیز کار ندارد الان خوش باشد خانه‌ات آباد، دیگر حالا هر چه بعد بخواید بشود به آن کاری ندارد، این مسأله، در آن موقع شاد است در آن موقع خوشحال است در آن موقع کاری انجام می‌دهد می‌بیند دارد چیزی به وجود می‌آید این عملش، این فعلش، همین هم ما باید باشیم، همین هم ما باید انجام بدهیم، هر کسی در هر کاری انجام می‌دهد، تبلیغ می‌کند، کسب می‌کند به درد مردم می‌رسد به انحاء و سائل، خدمت می‌کند سیاست می‌کند حکومت می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام کاری را که انجام می‌دادند همین بینون و یخربون بچه‌ها بود، عین همین، می‌رفت صحبت می‌کرد بالای منبر، مردم را نصیحت می‌کرد تشجیع می‌کرد و ترغیب می‌کرد برای جنگ با معاویه، از میان برداشتن معاویه، این جرثومه فساد، ولی فقط تنها فکر او و تنها نقطه ارتکاز او در این عمل، همین موقعیتی بود که انجام می‌دهد، فقط همین، اینکه این عملش به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد به او ارتباط

نداشت، یعنی اگر ما می‌رفتیم آن موقع افکار امیرالمؤمنین را موشکافی می‌کردیم، در همان زمان و از خود حضرت سوال می‌کردیم و وقتی حضرت از منبر پایین می‌آمد حضرت را یک کناری می‌کشاندیم: حضرت بیایید ما با شما کار داریم و چند کلمه با شما صحبت داریم، این مطالبی که یک ساعت گفتید و فرمودید، این تشجیع‌ها و ترغیب‌ها و تحریص‌هایی که مردم را برای آمادگی و حرکت به سوی شام فرمودید آیا شما نسبت به انجام این جنگ هم نظر مساعدی دارید و نظر مثبتی دارید؟ حضرت می‌فرماید ما می‌رویم و بعد از هجده ماه شکست می‌خوریم و برمی‌گردیم، این را حضرت به ما می‌گویند - البته این را به هر کسی نمی‌گویند، آن کسی که اهل سرّ باشد - ولی این را به کسی نگو. یا امیرالمؤمنین شما که می‌دانید ما بعد از هجده ماه و این همه شهیددادن برمی‌گردیم این تحریک‌تان چیست؟ تحریک وظیفه شرعی است وظیفه من این است که با فساد مبارزه کنم، وظیفه من این است که خلیفه‌ی ظالم را از منبر و از تخت حکومت، از منبر تبلیغ و عرش سلطنت به زیر بکشانم، این وظیفه من است، وظیفه من اقامه‌ی معروف است وظیفه من نهی از منکر است، این وظیفه را من انجام می‌دهم و می‌دانم که این به نتیجه نخواهد رسید، عمرو عاصی پیدا خواهد شد و خدعه‌ای طرح خواهد کرد و عده‌ای منافق در همین لشکر من، گول این خدعه را خواهد خورد و همین‌ها باعث شکست من و برگشت من از صفین بدون اخذ نتیجه خواهند شد همه‌ی اینها در پرونده هست، تو هم صدايت را در نیاور تو هم مثل من بیا به وظیفه عمل کن، شمشیر به دست بگیر سپر به این دست بگیر، بر اسب سوار بشو و بیا در آنجا، اگر کشته شدی شهید هستی و اگر کشته نشدی به تکلیف عمل کردی و برگشتی و رضای خدا را تحصیل کردی، این هدف امیرالمؤمنین و حکومت امیرالمؤمنین است، حالا بین ما کجا و او کجا؟ «یینون و یخربون» درست می‌کنند بعد هم خراب می‌کنند، هر کسی باید همینطور باشد هر کسی باید در هر عملی که انجام می‌دهد در همان موقع باید از خودش سلب اختیار کند البته این مطلب یک قدری احتیاج به توضیح داشت که من زودتر عرض کردم و قصد داشتم در انتهای صحبت بگویم ان شاء الله در جلسه دیگر با توضیح بیشتری این مطلب را عرض می‌کنم این هم دوم.

سوم، رسول خدا فرمودند: «و بتراب یلعبون» بچه‌ها خاک بازی می‌کنند با خاک بازی می‌کنند، با خاک انس دارند، اصلاً ما خاک را می‌بینیم؟ ما در این زندگی‌هایی که هستیم اصلاً چشممان به خاک نمی‌افتد مگر حالا برویم در بیابانی، صحرایی، دستان اصلاً به خاک خورده نمی‌شود و ارتباطی ما به خاک نداریم، در حالتی که می‌بینیم این بچه‌ها با خاک ور می‌روند خاک را دوست دارند، بین خودشان و بین خاک احساس نزدیکی می‌کنند اگر فرض کنید که ظرف‌های گران قیمت چند صد هزار تومانی هم بگذاری در کنارشان می‌گذارد کنار بلند می‌شود می‌رود خاک را گلوله می‌کند، این برای چیست؟ آن ارتباطی که بین خود از نقطه نظر وحدت با خاک که هیچ گونه تعینی ندارد، خاک هم برای همین است دیگر.

برای چه گفتند به خاک سجده کنید؟ به خاطر اینکه خاک تعیین ندارد معدنیات تعیین دارند و حدود دارند ارزش دارند، قیمت دارند. خدا می گوید به خاک سجده کن، چون خاک قیمت ندارد. آدم فرض کنید به یک برلیان سجده کند نمازش باطل است، سجده باید بر بی تعیین باشد خدا تعیین ندارد، سجده گاه انسان هم نباید تعیین داشته باشد، لذا گفته اند که جانمازتان سفید باشد، رنگ نداشته باشد، نقش نداشته باشند. این جانمازی که شما می اندازید جلو و با آن نماز می خوانید این نقش هایی که دارد ذهن شما را پرت می کند، حواس شما را پرت می کند، دیده اید؟ نقش سیاه سفید قرمز و هی قشنگ تر و بعد هم می آیند جانمازها را پست و بلند می کنند در طرح و از این مسائل و اینها، تمام اینها خلاف است، جانماز باید سفید باشد و فقط انسان یک مهر را ببیند ذهنش به نقش نرود. امکان ندارد جانماز نقش داشته باشد و انسان توجه نکند، امکان ندارد، بالاخره می کند همان مقدار باخته و همان مقدار از کیسه اش رفته است این برای چیست؟ این بخاطر این است که توجه نیاید به مظاهر، توجه نیاید به صوارف از آن اتجاه به سمت توحید، آن چیزهایی که می آیند صرف می کنند و بر میگردانند.

محراب نباید محراب کاشی باشد، چون وقتی که محراب کاشی باشد، نقش و نگاری که در آن محراب است: قشنگ! به به به! این آبی ها و فیروزه ها، این شکل و شمایل ها، اینجا چه کار می کند؟ آن بیچاره ای که دارد نماز می خواند دیگر نمازی برایش نمی ماند، فقط دارد به نقش و نگار توی محراب نگاه می کند. حالا برمی دارند محراب را کاشی کاری می کنند! مثبت کاری می کنند و نقشه برایش می کشند! کدام یک از اینها در اسلام بوده است؟ پیغمبر برداشته مثبت کاری کرده محرابش را؟ یا امام صادق؟ این شد مظاهر اسلام؟ این شد تمدن اسلام؟ یا نه؟ تمدن اسلام این است که بایستی جلوی محرابی که از خشت است، از خاک و گل است، گل، گل، گل، همین گلی که با آن خاک و گچ درست می کنند، این را محراب قرار بدهی که در تو جهت مظاهر دنیا و آنچه که موجب صرف ذهن است نیاید تو را از آن توجه به مبدأ پایین بکشاند و روح را از ارتقاء به سمت تجرد، به کثرات تنازل دهد، اینها برای این است، «عریش کعریش موسی¹» یک سقف مانند چی؟ مانند سقف موسی وقتی که حضرت بیاید، حضرت امام زمان وقتی که می خواهد ظهور کند، خیلی کار دارد خیلی سرش شلوغ است، اول کاری که می کند، من نمی دانم حالا چه می کند از این اسباب تخریبیه و بمب به کار می برد یا اینکه بیل و کلنگ به کار می اندازد، تمام این مساجد را همه را بولدوزر می اندازد صاف می کند روی زمین، صاف، در روایت داریم، از امام باقر علیه السلام روایتش را داریم حضرت می فرماید بولدوزر (بولدوزر را بنده می گویم) دینامیتی، چیزی گیر می آورد همه را صاف می کند و می گوید بروید کنار، این مسجدی که پنجاه سال در آن نماز می خواندید حالا ببینید چطور من می برمش هوا یا می آورمش زمین،

یکدفعه؛ ترق! تمام این گلدسته‌ها...

ما یکدفعه از جایی می‌گذشتیم در همین قم، چندی پیش، دیدیم که جرثقیل می‌آورند و برای مسجدی که دارند می‌سازند یک مأذنه‌هایی درست کرده‌اند آن بالا و امام جماعتش هم آمده دارد نگاه می‌کند و کیف می‌کند از این مأذنه‌هایی که دارد می‌رود بالا، گفتم صبر کن امام زمان که بیاید می‌ایستانت اینجا می‌گوید تو نگاه کردی با این جرثقیل... حالا ببین من چطور آن را می‌آورم پایین، این نمازهایی که اینجا خوانده می‌شود این عبادت‌هایی که می‌شود اینها چیست؟ این چه پولهایی است؟ آیا باید پول صرف ساختن مأذنه بشود یا باید به فقرا داده شود؟ کدام؟

امور خیریه، مریض، بیمارستان، ساختن جاده‌ها، عمران و آبادانی، درخت کاری، تمام اینها باید به بهترین نحو و زیباترین قسم و نیکوترین شکل در حکومت در کشور باید انجام شود. مناره برای چه بالا برود؟ گنبد کذا برای چه قرار بگیرد؟ پیغمبر گفته است یا امام زمان گفته است؟ کدامیک از اینها؟ تمام اینها خلاف است، عمران مملکت، آبادانی، زراعت، کشاورزی، پرداختن، زیبا کردن، هوا را سالم کردن تمام اینها جزو واجبات حکومت اسلام است که باید انجام بشود به بهترین نحو و بهترین وجه، چرا وقتی که صبح مردم در شهر حرکت می‌کنند احساس لذت از درخت و سبزه و عمران و اینها نکنند؟ برای چه؟ چرا نباید بکنند؟ چرا باید همینطور خیابانها تنگ و در هم فشرده و جمعیت متراکم و اینها باشد؟ چرا؟ چرا دیگران می‌کنند و ما نکنیم؟ باید اینگونه امور انجام بشود. ولی آنها نه، این به جای خود و آنها هم به جای خود، تمام اینها همه خلاف است، وقتی که انسان به نماز می‌ایستد باید توجهش فقط به سمت خدا باشد.

مرحوم آقا میفرمودند من اگر قدرت داشتم تیشه می‌گرفتم و این محراب مسجد قائم را از آن بالا تا پایین می‌کوبیدم و می‌ریختم زمین، اینها اینجوری بودند، حالا ما می‌آییم هی بر این تعینات اضافه می‌کنیم هی بر این تشکیلات اضافه می‌کنیم، اینها بیراهه رفتن است، راه صحیح رفتن نیست.

و بتراب يلعبون، بچه‌ها با خاک بازی می‌کنند، چرا؟ چون در خاک تعین ندارد **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ**

وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (طه، 55) ما از خاک شما را خلق کردیم و دوباره به خاک برمی‌گردانیم و از همان جا ما شما را مبعوث خواهیم کرد، و از خاک بیرون خواهیم آورد، این هم یک نکته‌ای در آن هست که انسان باید توجه به زرق و برق نداشته باشد، زرق و برق داشتن این با خود حالات انسان تفاوت دارد این فرق می‌کند یک وقتی انسان باید در امور زندگی به دنبال کار صحیح باشد، چیزی می‌خواهد این باید درست و متقن باشد، به دنبال چیز ارزان نباید باشیم، دنبال کار خوب ولو اینکه قیمتش بالاست ولو اینکه ارزشش زیاد است ولی جنس، جنس خوب است، آن چیزی که می‌خواهد تهیه کند برای زندگی خودش، کار خودش، باید نوعی باشد که بتواند روی آن حساب کند این یک مطلب است، یک مطلب دنبال زرق و برق رفتن است، این غلط است، این صحیح نیست این را نباید انسان در نظر بگیرد، این مطلب سوم.

مطلب چهارمی که رسول خدا فرمودند که من از بچه‌ها دوست دارم این است که مِنْ غَيْرِ حَقِّدٍ يَخَاصِمُونَ¹ بدون اینکه نسبت به هم کینه داشته باشند به جان همدیگر می‌پرند و بر سر و کله‌ی همدیگر می‌زنند، دعوا می‌کنند، کینه ندارد، سر چیزهای بیخود بعد هم سر چیزهای بیخود با هم آشتی می‌کنند نه دعوا کردنشان روی حساب است و نه آشتی کردنشان روی حساب و کتاب است، ما نه، ما اینطور نیستیم، ما اگر هم دعوا نمی‌کنیم در باطن در تضارب هستیم، در باطن در حال هجمه هستیم و در باطن نسبت به افراد دیگر موضع داریم این غلط است، این مسأله غلط است، کینه داشتن غلط است، انسان از شخص دیگری کینه به دل داشته باشد و حقد داشته باشد بدی او را بخواهد. انسان در یک مطلب ممکن است با رفیقش اختلاف داشته باشد خب چرا کینه داشته باشد او سلیقه‌اش این است و فکرش این است و فهمش این است خودش می‌داند مثل اینکه یکی فلان غذا را دوست دارد من این غذا را دوست دارم حالا باید بر سر هم بزنیم؟ او آبگوشت دوست دارد و من پلو دوست دارم، او برای خودش و این هم برای خودش، دیگر بر سر هم زدن ندارد، همینطور در عقیده، او برای خودش یک عقیده دارد و من از این خوشم می‌آید من این عقیده را دارم و عقیده‌ام روی حساب است خیلی خب اگر عقیده‌اش روی حساب است بسیار خب خودش می‌داند و خدای خودش چرا من کینه داشته باشم؟ چرا من بدی او را بخواهم؟ چرا من در نفسم پیگیری کنم؟ تمام اینها جزء موانعی است که انسان را از حرکت نگه می‌دارد کسی که در نفسش نسبت به رفیقش نه حالا رفیق، افراد دیگر حقد دارد کینه دارد بدی آنها را دارد عبادت او دیگر موجب ارتقاء او نخواهد شد، فایده‌ای دیگر ندارد، چرا؟ چون نفس در این مرتبه‌ی از نفسانیت توقف کرده است و آن عبادت آنقدر زور ندارد که بتواند نفس را بالا بیاورد، در همان حد نگه می‌دارد، حقد و کینه نسبت به افراد و نسبت به مؤمنین مانند کشی می‌ماند که شما به یک چیزی بستید تا او را حرکت می‌دهید دوباره برمی‌گردد سر جای خودش وقتی که این نیرو تمام می‌شود برمی‌گردد سر جای خودش، حرکت نمی‌تواند بکند. وَ مِنْ غَيْرِ حَقِّدٍ يَخَاصِمُونَ.

خب این مسأله، این قضیه‌ای که خدمت رفقا عرض کردم این عبارت است از یک حقیقتی که ما هنگام آمدن در این دنیا با آن حقیقت در این دنیا وارد می‌شویم، متأسفانه بر اثر مرور زمان و بر اثر گذشت زمان و بر اثر رشد فکری و فهم به واسطه‌ی ازدیاد سن این تعلق از قسمت مبدأ، به تعلق به سمت آینده و جوانب ما معطوف می‌شود، و هر چه انسان در این دنیا سنش بالاتر برود آن آثار و خصوصیات را که با خود به این دنیا آورده است آن آثار را کم کم از دست می‌دهد، البته افراد در این مسأله مختلف هستند بعضی‌ها زود از دست می‌دهند و بعضی‌ها دیر از دست می‌دهند و بعضی‌ها هم شاید از دست ندهند، البته این افراد دیگر خیلی به طور نادر ممکن است وجود داشته باشند.

1. يَخَاصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقِّدٍ. روح مجرد، ص: 597

ما در ارتباط با افراد خودمان مشاهده می‌کنیم، هر کسی در ارتباطات خودش در خصوصیات اخلاقی خودش وقتی که با او برخورد می‌کنیم نسبت به جود و سخی نسبت به یکرنگی، خودیت‌ها، آنانیت، نسبت به موقعیت‌ها، جلب منفعت‌ها، دفع ضررها ما می‌بینیم دو نفر یکسان نیستند افراد مختلف هستند اشخاص در این زمینه مختلف هستند بعضی‌ها زود گذشت می‌کنند بعضی‌ها دیر و بعضی‌ها را باید به آنها بگوییم بعضی‌ها نگفته بعضی‌ها هم حتی اگر بگوییم فایده‌ای ندارد این اختلافی که وجود دارد در افراد یکسان نیست، مختلف است این مراتب مراتب مختلف است و هر مقدار که انسان در این دنیا حرکت کند این اختلافش با آن مبدأ بیشتر می‌شود، با آنچه را که از آن دنیا آورده است آن اختلاف هی زیاد می‌شود و فاصله بیشتر می‌شود، برای رسیدن و برگشتن به مبدأ و حرکت به سوی الی الله و سیر در مسیر تکامل، انسان دوباره باید این اختلاف‌ها را یکی یکی برطرف کند تا برطرف نکند فایده‌ای ندارد، این اصل و اساس مطلب، یعنی باید به همان نقطه‌ای که از مادر آمد باید برگردد آن خصوصیتی که دارد، منتهی آن موقع در مرتبه‌ی استعداد و نپختگی بود و بدون اکتساب بود الان باید به آن نقطه برگردد با اکتساب و با ریاضت و با ورزش‌های شرعیه و تمرین‌های شرعی و تغییر و تحولات نفسانی که بر اساس مبانی شرع - نه سر خود، نه هر کسی هر کاری کرد - بر اساس مبانی شرع این تغییر و تحولات باید انجام بشود تا نقطه‌ی انا الیه راجعون تکمیل بشود، یعنی آن جنبه‌هایی که از انا الله در این دنیا برای ما صورت خارجی پیدا کرده بود در دوران طفولیت، الان در رجوع الی الله و برگشت به آن مبدأ، با اکتساب و با فعلیت این امور را انسان حاصل می‌کند و این است نتیجه و غایت از خلقت انسان، غایت و مقصد از خلقت این است که آن اسماء و صفات الهی که در نفس انسان به ودیعه قرار داده شده است و انسان آنها را با خود به صورت خام و نپخته و غیر متکامل به این دنیا آورده است الان با ریاضات شرعیه برگردد و به آن نقطه برسد، این می‌شود انسان کامل.

پس بنابراین برای برگشت از عالم توهّم و تخیّل و عالم اعتبارات و گذشتن از نفس و لذا ید نفسانی و شهوات و ریاسات و آنچه که موجب ابتعاد ما هست از آن داده‌های الهی، احتیاج به ریاضت داریم این همان چیزی است که امام صادق به عنوان می‌فرماید.

پس ریاضت - که امام علیه السلام در این فقره فقط به قسم مأکولات آن ریاضت اشاره می‌کند - عبارت است از حرکت انسان و تغییر و تحوّل که انسان در خود به وجود می‌آورد و تبدلی که انسان در نفس خود ایجاد می‌کند که آن تغییر و تحوّل باید برای عبور از نفسانیات و رسیدن به آن نقطه تکامل حاصل شود، کسی که به این ریاضات نپردازد نود سال که سهل است نود هزار سال هم در این دنیا زندگی کند به اندازه‌ی سر سوزنی به آن صفات اولیه باز نمی‌گردد، برای برگشت، ما ریاضت می‌خواهیم برای برگشت، تغییر و تحوّل می‌خواهیم، نماز تنها کفایت نمی‌کند، روزه کفایت نمی‌کند، اتیان عبادات به ظاهر کفایت نمی‌کند، نه اینکه کفایت نمی‌کند یعنی انسان نخواند، عبادات به حسب ظاهر، ظاهر عبادت کفایت نمی‌کند، بله نماز موجب

عبور انسان است در صورتی که با شرایطش باشد، روزه موجب عبور انسان است در صورتی که با شرایطش باشد. لذا انسان در ماه رمضان که یک قدری خودداری می‌کند آثارش را می‌بیند، در نماز هم آثارش را مشاهده می‌کند شما یک سجاده‌ی سفید بیندازید نماز بخوانید ببینید فرقی با آن سجاده‌ای که گل و بوته و رنگ قرمز و بنفش و زرد و آبی دارد چقدر است؟ ببینید چقدر فرق دارد؟ این مال چیست؟

هر دو نماز است اما این نماز چون در آن توجه به دنیا نیست یک آثاری دارد آن نمازی که با آن زرق و برق و نقش و نگار است یک آثار دیگر دارد آن نمازی که در جلوی محرابی که توجه انسان در آن محراب به نقش و نگار و منبت‌کاری و خصوصیات صارفه انسان است، یک آثاری دارد، آن نمازی که انسان به سمتی بخواند که او را از توجه به مبدأ صارف نشود آن اثر دیگری دارد، همین الان شما بروید در مسجد کوفه ببینید بین دو محرابی که در آنجا برای امیرالمؤمنین درست کردند چه فرقی دارد؟ یک محراب را طلاکاری کردند و ضریح درست کردند و پنجره درست کردند یک محراب هم این طرف، فقط سنگ است و همین، چیز دیگری ظاهراً نیست فقط همان سنگ است، آنجا آدم برود نماز بخواند آن آثار را بیاید با آن نمازی که در آنجا می‌خواند با هم مقایسه کند، امیرالمؤمنین در آنجا نماز بیشتر خوانده است درست است، ولی همین‌که آن مکان متغیر می‌شود و متحول می‌شود و زرق و برق پیدا می‌کند در آن تأثیر می‌کند.

خدا رحمت کند مرحوم آقای حداد در آن سالی که تشریف آورده بودند دو سفر ایشان همدان رفتند، در سفر اول چند روزی بیشتر شد، در سفر دوم دو سه روز... ما در خدمتشان بودیم من کوچک بودم سنم آن موقع حدود دوازده سیزده سال بود، یک دفعه با ایشان با مرحوم آقا و چند نفر از دوستان خدا رحمت کند مرحوم آقای بیات هم بودند - و رفقای همدانی رفتیم برای زیارت قبر باباطاهر، عارف بزرگ، رضوان الله علیه، آن موقع قبر ایشان مثل فعلی نبود بالای یک تپه‌ای بود و یک اتاقی داشت و اصلاً خراب هم بود و فقط یک سنگی داشت و ما حتی روی خاک نشستیم خاک بود و آجر هم حتی نبود و یک گنبدی داشت از خشت و خیلی خلاصه هیچ، از نظر ظاهر منظره‌ی جالبی نداشت، مگر کسی حالا روی معنا و قصدی اگر می‌رفت در آنجا برای زیارت و فاتحه و اینها ولی به حسب ظاهر چیزی نبود، ما رفتیم در آنجا و عجیب بود یعنی واقعا من با همان سن طفولیتی که در آن موقع داشتم احساسی که برای مرحوم حداد و مرحوم آقا رضوان الله علیهما و سایر دوستان و رفقا در آنجا دست داده بود با آن سن طفولیتم فراموش نمی‌کنم که چه حال و هوایی در آنجا برای ایشان پیدا شده بود و برای دیگران، الان آمدند آنجا را برداشتند و... البته خب این قضیه برای زمان گذشته است دیگر، این تعمیری که در آنجا انجام گرفته برای زمان شاه است، آمدند برداشتند و به عنوان... آنها که دلشان برای عارف و اولیای خدا نسوخته بود آنها فقط به خاطر آثار ملی و ناسیونالیستی و فلان و ایران و ایرانیت و این بازی‌ها و این چیزهای اعتباری و توهومات و تخیلات و آن چیزهایی که هم ما خود را به آنها سرگرم کرده‌ایم و هم ما را سرگرم کرده‌اند، هر دو، بله، به این مسائل.

این از ماست آن از ماست این برای افغانستان است او می گوید نه خیر! برای ایران است باباجان همه شان از همین زمین آمده اند و به همین زمین هم برمی گردند مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ. فخر عالم کائنات رسول خدا و ائمه همه از اعراب بودند، کجا اینها از ایران بودند؟ هان؟ کدامشان از ایران و افغانستان و ترکیه و آمریکا و استرالیا و اینها بودند؟ همه مال آنجا بودند حالا فرض کنید که ما بیاییم بگوییم این برای ایران است و آن برای کجاست نه آقا! اصلا همه اش یا هیچ کدامش هم برای ایران نباشد، تفاوتی نمی کند انسان باید به معنا پردازد به واقع باید نگاه کند این حرفها چیست؟ همه برادریم همه مثل هم هستیم، همه گلبول های قرمز و سفید و پلاسمای- مان به یک اندازه است، مغزمان و قلبمان و ریه مان، کبدمان و... این حرفها چیست؟ خودمان را در این چیزها گیر انداختیم، گیر کردیم، سرگرم کردیم از رشد انداختیم به پوچ ها و اعتبارات و توهومات همه دلخوش کرده- ایم.

حالا آنها آمده بودند همان زمان گذشته دیگر همان رژیم گذشته برداشتند خراب کردند و به عنوان احیاء آثار ملی! آثار ملی! چون بابا طاهر از ایران بود و ملی بود به عنوان احیای آثار ملی آمدند و درست کردند، الان اگر شما بروید، باید بروید، باید زیارت کنید، قبور اولیای خدا را باید زیارت کرد و باید فیض برد و الان هم انسان فیض می برد ولی این کجا و آن کجا! تفاوت دارد، آمدن درست کردن یک جا و همه جور آدم رفتن و افراد بی بند و بار آمدن و با کفش رفتن سر قبر اولیای خدا، با کفش همینطور می روند، ما هر دفعه برویم آنجا بیرون کفش مان را می کنیم، هم آنجا و هم جناب خواجه ی شیراز، خواجه حافظ، هر وقت رفتید کفش تان را در بیاورید و پابرهنه بروید بالا و بنشینید و فاتحه بخوانید نه مثل الاغ همین طور بلند شوید بروید بالا و انگار نه انگار اینجا کی خفته است و چه کسی در اینجا دفن شده است؟ خیر سرمان این عارف است ولی خداست از اولیای خداست، شیعه ی امیرالمؤمنین در اینجا دفن شده است، همینطور با کفش میرویم بالا و بعد هم هی دوربین بیاور و عکس بینداز و این ور بشو آن ور بشو که چه؟ اینجا چیست؟

وقتی که به قبر امام رضا می رویم یا به زیارت امام رضا می رویم یا به حرم امام حسین برویم کفشان را از دم در در می آوریم، چرا؟ چون آنجا طلا و نقره است ولی وقتی به زیارت ائمه ی بقیع می رویم... خود بنده دیدم همین آقایان و علما با کفش و نعلین تا کنار قبر ائمه ی بقیع رفته بودند داشتند زیارت می خواندند، چرا؟ چون آنجا طلا نیست، چون آنجا نقره نیست، ائمه ی بقیع چون نقره ندارند چون طلا ندارند باید با کفش رفت تا دم مقابر آنها و زیارت خواند! ولی امام رضا چون طلا دارد! نگاه کنید به به به! این طلاها را ببینید این آینه ها را ببینید! این گنبد را ببینید! خواهی نخواهی کفش که سهل است جورابمان را هم در می آوریم می رویم، اینها چیست؟ چی را ما زیارت کردیم؟ امام رضا را؟ نه خیر! طلا را زیارت کردیم و نقره را زیارت کردیم، آهن را زیارت کردیم، درهای حرم امام رضا را زیارت کردیم نه خود امام رضا! را به خاطر همین امام رضا غریب است ائمه ی بقیع غربتشان این نیست که چراغ ندارند، چراغ ندارند نداشته باشند، ماه هست، خورشید

هست، چه کسی گفته است که سر قبر ائمه باید چراغ باشد؟ نباشد کی گفته؟ بله باید بسازند افراد باید بیایند و قبور را بسازند از آفتاب از سرما محافظت کنند اما اینهمه مثبت کاری کردن و اینها برای چیست؟ کی گفته است؟ این خرجها برای چیست؟ امام رضا گفته است؟ این همه خرج و این همه مصارف و...

این بهتر است یا اینکه این مخارج را بدهیم به بدبختها و بیچارهها و زائرهای حضرت که دارند می- آیند سایر افراد و همه‌ی افراد، کدام؟ برای ائمه‌ی بقیع باید ساختمان ساخت، باید سقف و جایگاه برای زوار درست کرد، اما آیا باید به این نحوه و به این کیفیتی که موجب جلب توجه بشود و بخواهیم به این وسیله بر سایر ابنیه در دنیا فخر بفروشیم؟ این است؟ اگر این است، خیلی ساختمانها در دنیا هست که مربوط به مکتبهای دیگر ملل دیگر نصارا و اینها هست که یکی‌اش هم در کشورهای اسلامی نیست، پس آنها از ما بالاترند دیگر! اگر تمدن این است اگر تمدن ساختن قصر الحمراء در اسپانیا و مسجد در آندلس است الان خیلی جاها هستند که رو دست ما زدند، پس آنها بالاترند دیگر، بالاخره در هر زمانی... تازه آنها را مگر چه کسانی ساختند؟ همین افرادی ساختند که یا ارمنی بودند، نصرانی بودند مسلمان شدند یا همان نصرانی‌ها آمدند ساختند، مگر حالا بناهایی که در آن موقع ساخته‌اند کی گفته آنها مسلمان بودند؟ معمارش مسلمان بوده؟ کی گفته است؟ کجا نوشته است؟ معمار هم مسلمان است هم نصرانی هست مهندس هم مسلمان است هم نصرانی، عمله و بنا هم مسلمان دارند همه دارند و اینها که افتخار نیست اینها که فخر نیست، اینها چیست؟ اینها برای این است که ما گم کرده ایم راه را، ما داریم به راه دیگری می‌رویم، ما را دارند به سمت دیگری می- کشانند خودمان داریم به سمت دیگری می‌رویم از این مظاهر داریم برای راه خودمان استفاده می‌کنیم این مظاهر که ما را به خدا نمی‌رساند.

پس بنابراین برای عبور از این مطالب باید انسان به ریاضات بپردازد، باید انسان به تغییر و تبدل در نفس بپردازد تا اینکه بتواند آن حرکت خودش را به سوی مبدأ و به سوی تکامل، ادامه بدهد.

وقت دیگر گذشته است و حال ما هم که بیش از این دیگر... یعنی از اول خیلی حالمان هم سر جا نبود گفتیم می‌آییم پیش رفقا می‌نشینیم اگر حالمان آمد می‌رویم و اگر نه به یکی از رفقا می‌گوییم که شما بیایید بالاخره... فرق نمی‌کنیم همه مثل هم هستیم و حالا یکی دیگر بیاید و ما بنشینیم و متعظ بشویم از صحبت‌ها و مطالبی که رفقا و دوستان می‌گویند الحمد لله همه اهل معنا، همه اهل علم، همه اهل فهم، همه اهل اطلاع هستند.

امیدواریم که خداوند ما را به وظیفه‌مان آگاه کند و فهم ما را باز کند مجاز و حقیقت و فرق‌های بین اینها را برای ما روشن کند که هر چه این فرقها بهتر روشن شود حرکت ما به سوی تجرد راحت‌تر می‌شود، به جای اینکه هی خودمان را بخوریم و هی در سر خودمان بزنیم راحت می‌رویم به جای اینکه بیاییم بگوییم آقا چه کار کنیم و چه کار کنیم؟ آقا آن کار را بکنیم؟ راحت خودمان راه را می‌رویم جلو، چرا؟ چون راه روشن است

مسأله روشن است به جای اینکه بیاییم و از این و از آن شکایت کنیم اصلاً بدون شکایت دیگر راه را انسان خودش می‌رود و نیازی به شکایت نمی‌رسد خود مطلب روشن می‌شود قضیه برای انسان روشن می‌شود و انسان وقتش را به مطالب دیگری می‌گذراند نه به آن چیزهایی که باعث بشود اتلاف بشود وقتش و فرصتش از دست برود آن ظرفیت‌هایش کاسته بشود، بالاخره انسان دارای ظرفیت است دیگر، چرا انسان آن ظرفیت‌ها را بیاید در اینگونه مسائل صرف کند؟ در اینگونه امور پیش پا افتاده بیاید صرف کند؟

وقتی که دو تا بچه با هم دیگر دعوا می‌کنند هیچ وقت شده شما بیاید و وقت بگذارید که... نه آقا! مادرش برود اینها را از هم جدا کند من کار دارم شما که نمی‌آیید یک ساعت وقت بگذارید و با اینها حرف بزنید یک شکلات به این بده و یک شکلات به آن بده و قضیه تمام، ما نباید وقتمان را و استعدادمان را و آن داده‌ها را آن یافته‌ها را آن ظرفیت‌ها را آن امکاناتی را که خدا برای ما قرار داده برای اینگونه امور صرف کنیم، آنها را باید بگذاریم برای اهلس و بگذارید مردم بر سر هم بزنند بگذارید مردم به هم هر چه می‌خواهند بگویند و بگذارید بیرون در حال و هوای خودشان باشد ما چرا بیاییم در آن داد و ستد آنان ما هم شریک باشیم؟ ما داد و ستد خود را داشته باشیم.

مرحوم آقا خیلی می‌فرمودند به افراد - چه به طور عموم و چه به طور خصوص - می‌گویند دنیا را برای اهل دنیا واگذارید یعنی چه؟ یعنی همین، به شما چه؟! آی فلان چیز گران شده به شما چه؟! آی ارزان شده به شما چه؟! آی فلان جا جنگ شده به شما چه؟! توی سر هم زدند به شما چه؟! اینها همه دنیا است، هم این طرفش دنیا است و هم آن طرفش دنیا است هیچ کدامش خدایی در کار نیست.

الیمین و الیسار مَضَلَّةً والطریق الوسطی هی الجاده هم شخصی که به راست می‌رود به گمراهی می‌رود و هم شخصی که به چپ می‌رود به گمراهی می‌رود دعوایها، همه دعوایها بر اساس اعتباریات است بر اساس توهمات است، بر اساس تخیلات است. حالا یکی از این کارهایی که او می‌کند این می‌کرد نه ولس کن این خودیست چی شد؟ این که همان کار بود، می‌بینید؟ تمام اینها چیست؟ مسائل، مسائلی است خارج از آنچه که بزرگان فرمودند، لذا ما بیاییم و به کار خود برسیم و به کار خود باشیم.

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ! این شعر را همه یاد بگیرند و همه هر روز صد مرتبه این شعر را به عنوان ذکر بگویند! (نگوئید حالا) من برای خودم می‌گویم شما نگوئید! یکدفعه آقا فرمودند حالت چطور است؟ گفتم انا من عباد الله المرخصین ایشان فرمودند این آیه کی نازل شد؟ گفتم الان، ما از بندگان مرخص هستیم عباد الله المرخصین، این شعر را مرحوم آقا خیلی می‌خواندند:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ میبچ

ان شاء الله که موفق باشید و امیدواریم که خداوند در تحت ولایت مطلقه و امدادهای نفوس قدس الهی همه‌ی ما را از یمین و یسار محفوظ و مصون بدارد و مطیع و منقاد صاحب مقام ولایت بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد